

تاریخ تحلیلی صدر اسلام

رشته تحصیلی: صنایع شیمیایی (مقطع کارشناسی)

گردآوری: سمانه مکوندی

فصل اول. موقعیت جغرافیایی عربستان و اوضاع اجتماعی - سیاسی آن پیش از اسلام

عربستان یا شبه جزیره عربستان سرزمینی است در جنوب غرب آسیا به کشل مربع مستطیل با ضلع های نامساوی. عربستان بین آفریقا و قسمت بزرگی از آسیا قرار دارد. مساحت این سرزمین دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع است. عربستان از شمال به کشورهای اردن و عراق، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و دریای عرب، از جنوب به خلیج عدن و از سوی مغرب به دریای سرخ محدود است. پس از سه جانب به پنج دریا بوده و فقط از سمت شمال به خشکی منتهی می شود. در سراسر عربستان رودی که وسیله حمل و نقل باشد ندارد؛ تنها یک رود که بیش از صد کیلومتر طول ندارد وجود دارد.

همچنین رشته کوه های بلندی از شبه جزیره سینا آغاز و در امتداد دیای سرخ تا خلیج فارس همچون دیواری بلند کشیده شده است. در میان این کوهها دره های کوچک و بزرگی وجود دارند. از کوهها که بگذریم بیابان های پهناوری در شبه جزیره عربستان موجود است. با این وضعیت جغرافیایی، اگر دین اسلام در این سرزمین پدید نمی آمد و به سرزمین های جهان نمی رفت عربستان همچنان در انزوا بود.

ساکنان این سرزمین را عرب می گویند. از چه زمانی و از کجا عرب آمده و معنی اش چیست در بین نژادشناسان اختلاف وجود دارد. قرنهای پیش از اسلام مردم ساکن شبه جزیره به دو دسته تقسیم می شده اند. ۱ - عرب خالص ۲ - عرب ناخالص یا پیوسته. ساکنان منطقه جنوبی عربستان خود را از قحطان که ظاهرا فرزند پنجم نوح است می دانند در حالی که قبیله های ساکن مرکز و شمال خود را از نژاد عدنان که نواده اسماعیل است می دانند. قحطانیان و عدنانیان از قدیم با یکدیگر اختلاف داشتند و یکدیگر را خوار می شمردند. اما پس از هجرت پیامبر(ص) با یکدیگر برادر شدند که البته خیلی طولانی نبود. گروهی را نیز تحت عنوان عرب بائده یعنی از بین رفته شناسایی کرده اند نظیر قبیله های عاد، ثمود، جاسم و... .

تقسیمات جغرافیایی عربستان

تَهامه: سرزمینی پست که به خاطر گرمای زیاد و نوزیدن باد بهاین نام نهاده اند. ۲ - حجاز: به معنی مانع، چون شمال یمن و شرق تهامه را از هم جدا می کرد و دره ها و سلسله کوه هایی دارد. ۳ - نجد: از جنوب به یمن و از شمال به بادیه السهواره امتداد دارد و به سبب بلندی زمین به این نام است. ۴ - از نجد تا اقیانوس هند در جنوب و دریای سرخ در غرب گسترده است. ۵ - عروض: به معنای مانع به دلیل اینکه میان نجد و عراق است این گونه نام گذاری شده است.

شرایط اقلیمی

تنها ناحیه جنوب عربستان آب دارد و باران های منظم در آن می بارد. عامل آب باعث شده جنوب عربستان زیر کشت، کشاورزی پررونق و جمعیت متراکم باشد. همچنین دولت هایی در این مناطق شکل گرفت. پیشه مردمان این منطقه کشاورزی و بازرگانی است. جانور این منطقه اسب و ماده خوشبو کننده گُندر می باشد که هر سه پیشه و رستنی و جانور موجود، مظهر لطافت و رفاه نسبی است. شمال عربستان به دلیل بی آبی دارای پوشش گیاهی خار و جاندار معمول شتر است که ۱۷۰ کیلومتر بار را حمل می کند و می تواند آب ذخیره کند. انسان این منطقه نیز بیابان گرد است.

دین و اعتقادات

در جنوب عربستان جرم های آسمانی را همچون ماه، خورشید و ستارگان می پرستیدند. آفتاب پرستی در شمال عربستان نیز معمول بوده است. بیابان نشینان زمانی که در بیابان ها زندگی می کردند و نیز بعدها که به شهرها رفتند همچنان بت می

پرستیدند. بعضی بت ها در محلی مشخص قرار گرفته بودند. بیشتر بتها سیار بودند و قبیله ها بت هایشان را همراه خود از این سو و به آن سو می بردند. در قرآن نام چند بت آمده است نظیر لات، عزى، منات، ودّ، سواع، یغوث و ... پیش از اسلام دین های آسمانی همچون یهودی گری، مسیحی گری و زرتشتی گری در عربستان پیروانی داشته است و در حجاز تنی چند به کیش مانى گرویده بودند. قبل از اسلامی گروهی برای حج به مکه می رفتند و حج، عمره و قربانی انجام می دادند. چهار ماه ذیقعه، ذی حجه، محرم و رجب را ماه های حرام می دانستند و در این ماهها با یکدیگر جنگ نمی کردند. نزدیک به ظهور اسلام گروهی در مکه و بیرون مکه پیدا شدند که به بت پرستی بی اعتنا بودند و از خونریزی و ستم کناره گیری می کردند و به دین های آسمانی آن روز، بی اعتنا بودند و تنها خدای یگانه را می پرستیدند. این ها به حنفا یعنی کسانی که از دین باطل برگردند معروف اند.

قانون و دین در مکه

قانون در شهر مکه براساس پیمان هایی بود که قبیله ها با یکدیگر می بستند و طبق آن حقوق یکدیگر را محترم می شمردند. اگر کسی با قبیله ای پیوندی نداشت هیچ قانونی در مقابل ستمکار از او حمایت نمی کرد.

مرکزیت یافتن مکه

وقتی وضع جنوب عربستان بهم خورد و مردم پراکنده شدند و راه بازرگانی از طریق خشکی رونق یافت مکه به سبب نزدیکی با دریای سرخ از یک سو برسر راه بازرگانی شام و فلسطین بود و از سوی دیگر ارتباط تجاری خوبی با یمن بود. خانه کعبه نیز هزاران سال پیش از اسلام در مکه قرار داشته و مورد احترام بوده است. در مکه پیش از اسلام جایی برای آموختن خواندن و نوشتن نبوده اما در خانواده هایی که چنین نیازی را درک کرده بودند خواندن و نوشتن انجام می شد.

قریش که ریاست شهر مکه را از خزاعه گرفته بود کم کم در کار بازرگانی افتاد و محصول جنوب و شرق عربستان را به بندرهای کنار دریای مدیترانه می برد و از بازارهای دمشق، گندم و زیتون و ابریشم و دیگر کالاها به حجاز می آورد. کاروان قریش در سال دو سفر تجاری داشت. زمستان به یمن و تابستان به شام می رفت. تغییرات تدریجی شهر چادر نشینان را به خود جذب کرد. آنها دانداری و بیابان گردی را رها کردند و در خدمت طبقه مرفه و مال دار قریش بودند. به زودی در مکه دو واحد اجتماعی مشخص پدیدار شد ۱- اقلیت ثروتمند که فقط به فکر افزایش سرمایه بودند و ۲- اکثریت ستمکش که باید برای این دسته کار کند و در قبال صرف نیروی جسمی خود، مزدی اندک دریافت دارند و این شرایط باعث شده بود وضعیت شهر مکه نزدیک به ظهور اسلام، در حالت انفجار باشد. قریش ریاست شهر را در دست داشته و خانه کعبه را تحت نظارت خود داشت و در آنجا بت را ابزار پرستش خود قرار داده بود. خلاصه به جای یکتاپرستی، بت پرستی و به جای عداوت انسانی، ستمکاری وجود داشت. نه دین که ستمکار را به راه راست بکشاند و نه نیرویی که به یاری ستمدیدگان آید. وقت آن رسیده بود که دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند.

فصل دوم. ظهور اسلام

کودکی و جوانی رسول اکرم (ص)

سال دقیق ولادت پیغمبر (ص) معلوم نیست اما عده ای نوشته اند که ولادت او در عام الفیل بوده است. یعنی سالی که ابرهه با فیلان برای خراب کردن کعبه آمد. تنها سندی که بتواند حقایق تاریخی را از داستان های روایت شده جدا کند قرآن کریم و

سنت است. لذا می دانیم که محمد (ص) دوران کودکی را با یتیمی گذرانده است. عبدالله پدرش وقتی آمنه را به زنی گرفت چند ماه پس از عروسی در یکی از سفرهای تجاری اش هنگام بازگشت از شام در یثرب درگذشت. محمد(ص) در شش سالگی مادرش را هم از دست داد و عبدالمطلب پدر بزرگش سرپرستی اش را برعهده گرفت. اما وی نیز دو سال بعد (هشت سالگی حضرت محمد) درگذشت و عمویش ابوطالب سرپرستش شد. معروف است در یکی از سفرهایی که همراه عمویش می رفت راهبی او را دیده و آثار پیامبری را در او رویت کرد و به عمویش سفارش نمود و گفت که مراقب باشد از گزند یهودیان در امان باشد.

جنگ فجار

این جنگ در دوران نوجوانی محمد(ص) روی داد و چون در یکی از ماه های حرام بود به این نام خوانده شد. علت جنگ: مردی از قریش نگهبان قافله ای که همراه خود مشک می آورده و از قبیله هوازن بود را کشت و بارها را با خود برد. چندین بار جنگ بین دو قبیله درگرفت و حضرت محمد(ص) در یکی از این جنگها حاضر بوده است.

حلف الفضول

مردی برای تجارت به مکه آمد و مرد دیگر کالایی را از او خرید اما بهایش را نپرداخت. مرد اعتراض خود را به قریش برد اما قریشیان گفتند چون تو هم پیمان ما نیستی نمی توانیم از تو حمایت کنیم. مرد بالای کوه رفت و بسیار سوزناک جملات و اشعاری در وصف مظلومیت خود خواند. قریش پشیمان شد و در خانه ای پیمان بستند که از این پس نگذارند به هیچ غریبی ستمی برسد. چون این پیمان علاوه بر پیمان ها و سوگندهای بسته شده بود آن را حلف الفضول می نامند. روایت است پیغمبر از حضور در این خانه و بسته شدن این پیمان بسیار خوشحال شد.

زناشویی با خدیجه

محمد(ص) در بیست و پنج سالگی بود که عمویش به او گفت خدیجه به خویشان تو سرمایه داده است تا برای او تجارت کنند و در سود آن شریک باشند. اگر بخواهی تو را نیز می پذیرد. خدیجه هم پذیرفت و چون امانت و بزرگواری محمد (ص) را شناخته بود به محمد پیغام داد که اگر آماده تجارت در مال من باشی سهم تو را بیش از دیگران خواهم پرداخت. خدیجه در این سفر سود فراوانی کرد و مردی هم به تجارت گرفته بود که به امانت، راستگویی و درستکاری شهرت داشت. پس از این به ازدواج با محمد (ص) درآمد. سن خدیجه چهل سال بوده اما با توجه به فرزندانی که به دنیا آورده احتمالاً سن او کمتر از این مقدار بوده است.

نصب حجرالاسود

خانه کعبه قبل از اسلام هم محترم بوده است. یک سال سیل به خانه کعبه رفت و دیوارهای خانه را شکست. قریش دیوارهای را بالا آورد اما برسر نصب حجرالاسود که توسط چه کسی انجام شود بین قبایل اختلاف افتاد. آنها توافق کردند که هرکس اولین نفر باشد که وارد می شود هرچه او گفت گوش کنند. محمد(ص) اولین نفر وارد شد و وقتی از او خواستند که مشخص کند چه کسی حجرالاسود را نصب کند او گفت که سنگ را روی پیراهنی بگذارید و رئیس هر قبیله گوشه ای از آن را بگیرد. لذا با این داوری از خونریزی بزرگی جلوگیری شد.

محمد(ص) قبل از رسیدن به پیغمبری از وضع نابسامان مردم عربستان و به خصوص بت پرستی رنج میبرد. پیش از این گفتیم هنگامی که فردی او را به لات و عزّی که دو بت معروف قریش بودند قسم داد محمد(ص) گفت نام این دو بت را نزد من نبر که ناخوشایندترین چیزها نزد من است. سپس آن مرد او را به خدا سوگند داد.

ظهور اسلام

محمد (ص) در سال های نزدیک به ظهور از مردم کناره می گرفت و به پرستش خدای یکتا می پرداخت. سالی یک ماه در کوهی به نام حراء منزوی می شد و عبادت می کرد. در این مدت هر مستمندی که نزدش می رفت را طعام می خوراند و یاری می کرد و با سپری شدن ماه عبادت به مکه باز می گشت و قبل از رفتن به خانه هفت بار یا بیشتر کعبه را طواف می کرد. در یکی از همین سال های گوشه گیری جبرئیل نزدش رفت و گفت بخوان، محمد (ص) گفت نمی توانم. دوباره جبرئیل گفت بخوان، محمد (ص) گفت چه بخوانم. جبرئیل گفت: «اقراباسم بک الذی خلق» ظاهرا در هنگام بعث ایشان چهل ساله بوده اند. پس از بازگشت ایشان به خانه ابتدا حضرت علی (ع) و سپس خدیجه به اسلام گرویدند.

حضرت محمد(ص) سه سال به صورت پنهانی به اسلام دعوت می کرد و سپس با دستور خدا به صورت آشکارا مردم را به سوی خدای یگانه خواند. معروف است ابتدا که پیغمبر قریش را به پرستش خدای یگانه خواند متعرض او نشدند. دشمنی آنان هنگامی آغاز شد که پیغمبر بت های آن را نکوهش کرد. چون شمار مسلمانان روز به روز افزوده می شد و نگرانی بزرگان قریش بیشتر می شد نزد ابوطالب رفتند و از وی خواستند برادرزاده اش را از دعوتی که آغاز کرده بازدارد. پیغمبر همواره می گفت من فرستاده ای از سوی خدا هستم و می خواهم شما را از تاریکی نادانی به روشنایی دین بیاورم. لذا نه در پی حکومت بود و نه ریاست قبیله. که اگر چنین چیزی را می خواست برای او آماده می کردند و به فرمان وی گوش می دادند. اما او گفت اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارید تا از ابلاغ خود دست بردارم دست بر نمی دارم و من تنها گفتن یک کلمه را از شما می خواهم «خدا یکی است». بت پرستان از فرو ریختن بت و بت خانه نمی ترسیدند چون اعتقادی نداشتند اما بت پرستی برایشان ابزاری بود تا بر مردمنادان حکومت و فرمان روایی کنند. بت پرستان نمی توانستند به راحتی از دستورات اسلام بگذرند و این تهدیدات را آسان بگیرند بلکه این سخنان دل آنان به لرزه می آورد. ربا نخوردن، بنده آزاد کردن، برمال یتیم دست نبردن، بردیگران بزرگی نفروختن و ... این یعنی همه امتیازهای دنیوی را از دست دادن. پس دوست داشتند این سخنان را نشنوند اما مستضعفان با شنیدن این آیات ایمان شان قوی تر می شد. تنها ترس از دست دادن بازار تجارت و نابود گشتن ثروت موجب بیم سران قریش نبود. هویت نومسلمانان که روز به روز شمار آنان افزوده می شد بیشتر نگرانیشان می ساخت.

افرادی که در سال های نخستین دعوت پیامبر(ص) را پذیرفتند و نامشان در سندهای دست اول موجود است مردان و زنانی هستند بین نوزده تا بیست و هشت ساله. سرشار از ایمان به خدا بی اعتنایی به سنت های قبیله ای و نظام موجود در مکه. آنان از دید اجتماعی دارای چنین مشخصاتی هستند ۱: - کسانی که در سلسله نظام قبیله ای در رده دوم یا سوم قرار داشتند ۲ - تجاری که به دلیل بالا نبودن مبلغ کافی نمی توانستند با ثروتمندان رقابت کنند ۳ - کارگران، مزدوران، بردگان و رنج دیده هایی که از جور سمتکاران به ستوه آمده بودند.

نکته جالب اینکه قریشیان به موجب پیمان های قبیله ای نمی توانستند به پیغمبر آسیب جانی وارد کنند در این صورت با بنی هاشم درگیر می شدند. به همین دلیل مخالفت آنان با پیغمبر از حدود بدگویی و آسیب رساندن های جزئی بیشتر نبود. اما نومسلمانان بی پناه را تا می توانستند آسیب می رساندند. بار دیگر قریشیان نزد ابوطالب رفتند و گفتند که برادرزاده خود را از این راه بازدار. وقتی عموی پیغمبر با وی مطرح کرد پیامبر(ص) فرمودند اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من قرار دهند از دعوت خود دست برنمی دارم. ابوطالب هم گفت حال که چنین است کار خود را دنبال کن و من از تو حمایت می کنم. پس از اینکه قریشیان فهمیدند پیامبر از دعوت خود کوتاه نمی آید و ابوطالب هم از او حمایت می کند آزار او و پیروانش را بیشتر کردند.

اسلام آوردن حمزه

حمزه عموی پیامبر به شکار می رفت و وقتی به مکه باز می گشت کعبه را طواف می کرد. سپس به قریش می رفت و با آنان سخن می گفت. قریش نیز حمزه را به خاطر جوانمردی هایش دوست داشتند. وقتی حمزه مشغول دیدن آشنایان بود کنیزی نزد وی رفت و ماجرای دشنام دادن ابوجهل به پیامبر(ص) را که مدتی قبل شاهد آن بوده برای حمزه تعریف کرد. حمزه به مسجد و سروقت ابوجهل رفت و با کمانش برسروی کوبید به طوری که سر ابوجهل زخمی بزرگ برداشت. حمزه گفت تو به محمد دشنام می دهی در حالی که من به دین او در آمده ام. این پیشامد باعث شد حمزه در شمار مسلمانان قرار گیرد.

کارشکنی های بی نتیجه

سران قریش برای توقف پیشرفت دین به هرکاری متوسل شدند؛ بدگویی از پیغمبر و آزار رساندن به او، شکنجه و آسیب پیروان، نسبت دادن شاعری، دیوانگی و ساحری به وی. در اقدامی جدید مردی که داستان های خدای نامه ها و حماسه های پهلوانان ایرانی را فراگرفته بود شیوه ای تازه به کار برد. وی پس از پیغمبر که در مسجد می نشست و حکایت هایی از سرنوشت امت های پیشین نقل می نمود و پند و اندرز می داد، سر جای پیغمبر می نشست و می گفت ای گروه قریش به خدا من داستان های بهتر از داستان های محمد برای شما می خوانم. اما آنچه که دل مردم را می ربود و آنان را شیفته مسلمانی می کرد داستان پیشینیان نبود، بلکه داستان هایی بود که همراه با وعده زندگانی بهتر و انسانی تر در پی داشت. سران قریش چون ابوسفیان و ابوجهل شبها پنهانی به خانه ای می رفتند که محمد(ص) در آنجا مردمان را موعظه می کرد و به سخنان و آیه های او گوش می کردند. بامدادی که از آنجا درآمدند یکدیگر را دیدند و گفتند که دیگر این کار را نکنیم مبادا رفتارمان باعث شود نادانان قبیله فریفته سخنان محمد شوند. با این حال چند شب پی در پی به خانه او رفتند.

هجرت به حبشه

به همان نسبت که رقم نومسلمانان بالا می رفت معارضه قرش با محمد(ص) بیشتر می شد. اما حضرت به موجب پیمان قبیله ای مصون بود اما نسبت به پیروان مخصوصا آنان که پشتیبان نداشتند از هیچ گونه سخت گیری و آزار دریغ نمی کردند. لذا پیغمبر به ناچار دستور داد به حبشه بروند. پیغمبر به آنها گفت در آن سرزمین پادشاهی است که کسی از او ستم نمی بیند به آنجا بروید و در آنجا بمانید تا خداوند شما را از این مصیبت برهاند. وقتی قریشیان از این موضوع باخبر شدند نزد نجاشی پادشاه حبشه رفتند و گفتند چند نادان از دین پدرانشان دست کشیده اند و به دین تازه ای گرویده اند که ما و شما آن را نمی شناسیم. نجاشی گفت که باید سخنان آنان را نیز بشنوم. شخصی به نمایندگی از خداپرستان گفت: ما مردمی بت پرست و

مرده خوار بودیم و از هیچ زشتی روی نمی گردانیدیم. خداوند پیامبری را از میان ما برگزید که به راستگویی می شناسیم. او ما را به یگانه پرستی، راستگویی، امانت داری، رعایت خویشاوند، ترک کارهای زشت، برپاداشتن نماز و دادن زکات امر فرموده و ما هم به او ایمان آوردیم. نمایندگان قریش از راه دیگری وارد شدند و گفتند که از اینان پرسید درباره عیسی (ع) چه می گویند. نماینده مردم خداپرست آیه هایی از سوره مریم خواند. نجاشی چوبی برداشت و گفت آیه های خوانده شده با آنچه عیسی بن مریم آورده بیش از این نیست. بروید و من اینها را به شما نخواهم داد. مسلمانان هم در آنجا ماندند.

اسلام آوردن عمر

روزی عمر شمشیر خود را برداشت و گفت که می رود تا محمد را بکشد. شخصی در راه او را دید و گفت به خانه برو و بین نزدیکانت چه می کنند. آن مرد گفت که خواهر و شوهرخواهرت به محمد گرویده اند. وقتی عمر به خانه آمد و با خواهر درگیر شد و سراو را شکاند خواهرش گفت که ما مسلمان شده ایم. هرچه می خواهی بکن. بالاخره عمر پشیمان شد و با تعهد به اینکه کتاب را پاره نکند آن را گرفت و خواند و گفت چه سخنان نیکویی نوشته است. پس از خواهرش خواست او را نزد محمد ببرد و مسلمانی خود را به قریش اعلام کرد. روایت دیگری است که می گوید عمر در هنگام طواف رسول خدا را در نماز دید و قرآن خواندش را شنید و در دلش تاثیر گذاشت و به دنبال پیغمبر رفت و مسلمان شد.

طرح محاصره بنی هاشم

قریشیان وقتی دیدند مسلمانی در مکه رو به فزونی است و نجاشی هم مسلمانان را تحویل نمی دهد تصمیم گرفتند محمد (ص) و بنی هاشم را در فشار اقتصادی قرار دهند. لذا عهدنامه ای نوشتند که از بنی هاشم و عبدالمطلب کسی زن نگیرد و زن ندهد، چیزی به آنها نباید بفروشد و بخرد. سپس این عهدنامه را در خانه کعبه نصب کردند. محاصره بنی هاشم دو یا سه سال طول کشید. در این مدت به صورت پنهانی خویشاوندانشان شبانه گندم به آنها می رساندند. شبی ابوجهل متوجه شد و با حمل کننده گندم برخورد کرد اما مردم مداخله کردند و کم کم گروهی از از کرده خود پشیمان شدند و به طرفداری از بنی هاشم برخاستند و تصمیم گرفتند که عهدنامه باطل شود. وقتی به سروقت عهدنامه رفتند دیدند که موریانه آن را خورده است و تنها نام خدا را باقی گذاشته است. پس پیمان محاصره بنی هاشم شکسته شد آنان از دره ابوطالب بیرون آمدند.

مرگ ابوطالب و خدیجه

سه سال پیش از هجرت مرگ ابوطالب و خدیجه در یک سال اتفاق افتاد و پیغمبر را از دوطرف آزاده خاطر کرد. وقتی ابوطالب مرد گستاخی بر پیغمبر بیشتر شد تا آنجا که به او خاک می پاشیدند اما خدیجه به او آرامش می داد و به هنگام سرزنش و دشمنی او را دلداد می داد. با مردن ابوطالب ریاست بنی هاشم به ابولهب رسید. ابولهب از دشمنان سرسختی پیغمبر بود. وقتی پیغمبر به طائف سفر کرد تا قبیله ثقیف را به اسلام بخواند، سه تن از بزرگان شهر را به اسلام فراخواند و آنان با وی برخورد سردی کردند و مردم را به بیرون راندن محمد برانگیختند. محمد (ص) به تاکستانی پناه برد و در آنجا به خدا راز و نیاز و درد دل کرد. دو نفر در آنجا که سخنان پیغمبر را شنیدند به غلام خود دستور دادند تا یک سینی انگور برای وی ببرند. وقتی خواست مشغول خوردن شود گفت بسم الله. غلام تعجب کرد و گفت یعنی چه؟ پیغمبر از او پرسید اهل کجایی و او پاسخ داد اهل نینوا! پیغمبر گفت شهر یونس؟ غلام گفت یونس را از کجا می شناسی؟ پیغمبر گفت او پیامبر بوده و من هم پیامبر هستم. آن غلام مسلمان شد و پیغمبر از طائف به مکه بازگشت.

اسلام در مدینه

از قدیم به دلیل استعداد کشاورزی، عده ای از مردم جنوب به یثرب رفته بودند. همان شهری که پس از هجرت پیغمبر مدینه- النبی و بعدها مدینه نام گرفت. وضع اجتماعی خاص یثرب با وضع مکه متفاوت بود. اختلاف طبقاتی اش مثل مکه نبود و بیشترشان به جای اینکه مثل مکه بازرگان باشند کشاورز بودند. زمین های اطراف شهر یثرب در دست یهودیانی بود که در کار کشت و زراعت تجربه فراوان داشتند. گهگاه بین آنها و عرب های بت پرست نزاع در می گرفت. در زمان درگیری یهودیان می گفتند به زودی پیغمبری از بنی اسرائیل می آید و ما را بر شما فرمانروا می کند. لذا زمینه ظهور پیغمبر در ذهن مردم یثرب آماده بود. در سال های نزدیک به هجرت، نزاعی سخت بین دو قبیله اوس و خزرج در گرفت. آن جنگ به یوم بعث معروف است که مردم بسیاری از هر دو طرف در آن کشته شدند. هر دو قبیله از جنگ به ستو آمده بودند و خواهان آشتی بودند. اما طبق رسم باید به اطرافیان مقتول خون بها پرداخت می شد و این مبلغ را باید از مردم بزرگ و مورد اعتماد تعیین می کردند. این داور باید خودش در نزاع و دسته بندی شرکت نداشته باشد. یافتن چنین کسی در یثرب غیر ممکن بود.

شیوه پیامبر این گونه بود که در زمان حج نزد قبیله هایی که برای زیارت آمده بودند می رفت و آنان را به مسلمانی فرا می خواند. سالی، چون شش تن از مردم خزرج که برای زیارت رفته بودند، سخنان او که درش آشتی و دوستی بود شنیدند گفتند ما نزد مردم خود می رویم و سخنان تو را می گوئیم. اگر تو سبب شوی که ما با یکدیگر متحد شویم عزیزتری کس نزد ما خواهی بود. وقتی آن شش نفر به یثرب بازگشتند و موضوع را بازگو کردند اکثر مردم خوشحال شدند چرا که ذهنیت ظهور هم داشتند و می خواستند با دعوت محمد (ص) بر یهودیان پیشی گیرند و اینکه کسی را رئیس خود می کردند که از سوی خداست و نه از سوی قبیله ای.

سال دیگر در زمان حج ۱۲ تن از مردم مدینه با محمد (ص) بیعت کردند. بیعت آنان این بود: به خدا شرک نکنند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بر کسی تهمت نزنند، در کار خیر از محمد (ص) اطاعت کنند. پیغمبر هم مردی را به یثرب فرستاد تا قرآن را به مردم تعلیم دهد و ضمناً می خواست از وضع شهر و استقبال مردم از اسلام مطلع شود. سال دیگر در زمان حج هفتاد و سه مرد و زن پس از حج دور هم گرد آمدند. رسول خدا با فرزند عبدالمطلب نزد آنان رفت. اولین سخنگو عباس فرزند عبدالمطلب بود و گفت که محمد (ص) از ماست و می خواهد نزد شما بیاید. اگر در توان خود می بینید از او حمایت کنید و شر مخالفان را از سر او کم کنید. وگرنه از همین حالا او را رها کنید. سپس پیغمبر آیاتی خواند. نمایندگان مردم مدینه با او بیعت کردند که با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باشند و با هرکس که با وی به جنگ برخاست بجنگند. لذا این بیعت را بیعه الحرب می نامند. پس از آن بیعت پیغمبر به مسلمانان اجازه داد به یثرب بروند و مردم یثرب هم به خوبی از و آنان که در مدینه «مهاجران» ایشان پذیرایی کردند. در تاریخ اسلام آنان که از مکه به مدینه رفتند مهاجران را پذیرفتند انصار می نامند.

توطئه دارالندوه

پس از آنکه سران قریش فهمیدند که پایگاه جدیدی برای نشر دعوت به اسلام آماده شده و مردم مدینه با پیغمبر پیمان جنگ بسته اند خطر را بیشتر احساس کردند چون می ترسیدند وی در صدد انتقام و جنگ باشد و حداقل اینکه مشتریان شان در مدینه را از دست بدهند که زیان اقتصادی بزرگی به آنها می رسید. لذا مجبور شدند پیمان های قبیله ای را نادیده بگیرند و

محمد(ص) را بکشند. اما کشتن او آسان نبود و بنی هاشم آرام نمی نشست و این خونخواهی بین آنان می ماند. در نهایت تصمیم گرفتند که از هرقبيله ای جوانی آماده شود و دسته جمعی بر سر محمد بریزند و همه شمشیرهای خود بر او بزنند و او را بکشند. در این صورت کشته او یک تن نخواهد بود و بنی هاشم نمی تواند با همه تیره ها بجنگد. ناچار به گرفتن خون بهاء راضی خواهد شد. در آن شب پیغمبر به فرمان خدا از مکه خارج شد و علی (ع) را در بستر خود خواباند و خودش عازم یثرب شد. سه روز در غاری نزدیکی مکه که ثور نام داشت توقف کردند تا آنان که به دنبالش می گشتند نا امید شدند سپس از بیراهه به یثرب رفت.

پیغمبر(ص) در مدینه

هجرت پیغمبر از مکه به مدینه مبدا تاریخ مسلمانان قرار گرفت. رسول خدا (ص) هنگام توقف در قبا مسجدی بنا کرد که تا به امروز به نام مسجد قبا معروف است. علی(ع) سه روز پس از هجرت پیغمبر(ص) در مکه ماند. امانت هایی را که از مردم نزد رسول خدا بود به صاحبان آن برگرداند سپس با حرم رسول خدا که فاطمه (ع) جزء آنان بود روانه مدینه گردید و به پیامبر ملحق گشت. پیغمبر (ص) روز جمعه با گروهی روانه مدینه شد و نخستین نماز جمعه را گزارد. هنگام ورود به شهر رئیس هرقبيله یا خانواده می خواست پیغمبر را نزد خود ببرد تا از دیگران بالاتر باشد. اما پیامبر(ص) گفت هر جا که شتر من بر زمین بخوابد همان جا منزل خواهم کرد و شترم مامور است و می داند به کجا برود. این ابتکار نظیر همان داوری به هنگام نصب حجرالاسود در مکه است. شتر درجایی که بعدا مسجد او را ساختند نشست و جزء مسجد فعلی است. آن زمین متعلق به دو کودک یتیم بود که در آنجا خرما خشک می کردند. پیامبر آن زمین را از سرپرست کودکان یتیم خرید و در آنجا مسجدی ساخت. محمد(ص) در ساختن مسجد با مسلمانان همکاری می کرد و ترتیبی داد تا در یک سوی مسجد یاران مستمندش سکونت داشته باشند. کسانی که در آن قسمت از مسجد به سر می بردند همان هایی هستند که به نام اصحاب صفه معروف اند و از گزیدگان اصحاب رسول خدایند.

نخستین پیمان نامه عمومی در اسلام

خیلی از توقف پیامبر در یثرب نگذشته بود که لازم دید وضع اجتماعی مردم را سروسامان دهد. لذا لازم بود پیمان نامه یا قانونی نوشته شود که حقوق این دسته ها و تیره ها و هم پیمان های آنان را معین کند. بین پیغمبر و سران تیره های و یهودیان به امضاء رسید. تحویل قبله از «نخستین قانون اساسی» بنابراین بیت المقدس به مکه هفده ماه پس از رسیدن پیغمبر به مدینه صورت گرفت.

برادری مهاجر و انصار

هما طور که گفتیم قبلا مردم شبه جزیره عربستان به دو گروه مقیم و بیابان گرد تقسیم می شدند. عرب های بیابان گرد و یا آنان که بعدها بازرگان شدند مهاجران جنوبی را که به کشاورزی می پرداختند تحقیر می کردند و زراعت را حرفه ای پست می شمردند و همان طور که اشاره شد جنوبیان عرب قحطانی و شمالیان عرب عدنانی بودند. پیغمبر برای اینکه این دو دسته (مهاجران و انصار) با هم متحد بمانند میان آنان عقد برادری بست و هر مهاجر برادر یکی از مردم مدینه گردید. اما علی(ع) را برادر خود ساخت و گفت تو در دنیا و آخرت برادر من خواهی بود. بعدها طوری شده بود که هر مسلمانی برادر مسلمان خود را برخواستن مقدم می دانست. پیغمبر در جنگی به انصار گفت اگر مایل باشید مهاجران را در این غنیمت شریک کنید وگرنه

همه از آن شما باشد. انصار گفتند نه تنها ما همه غنیمت ها را به مهاجران می بخشیم بلکه آنان را در مالها و خانه های خود شریک می کنیم.

حکومت بر اساس دین

پس از اینکه یثرب پایگاه مسلمانان شد و برادری مهاجر و انصار (عرب قحطانی و عدنانی) تحقق یافت دومین مرحله موجودیت اسلام عبارت بود از: توحید، اذان شعار نمازها، تشریع، احکام معاملات، پرداخت مالیات و دیگر حکم های سیاسی و اجتماعی آغاز شد و حکومتی براساس دین پدید آمد که قوام آن عدالت اجتماعی بود و رای مردم محترم شمرده می شد.

منافقان و یهودیان

با آنکه بیشتر مردم یثرب مسلمان و یا موافق پیغمبر بودند چنین نبود که شهر و اطراف آن در بست مطیع و آرام باشد. گروهی که نخستین دسته های آیات مدنی قرآن آنان را منافقان خوانده است در راه پیغمبر و مسلمانان مشکلاتی پدید آوردند. چاره اینها مشکل تر از مشرکان و یهودیان بود چون خود را مسلمان می خواندند و پیغمبر به حکم ظاهر اسلام نمی توانست با آنها بجنگد. یهودیان با اینکه در پیمان نامه مدینه دارای حقوقی شده بودند به طوری که حتی از غنائم جنگی سهم می بردند سرانجام ناخشنود شدند. علت این ناخشنودی این بود که آنان گذشته از تسلط بر اقتصاد یثرب، با عرب های بیابانی و نیز با مشرکان مکه داد و ستد داشتند و انتظار داشتند که نفوذ اقتصادی شان با ریاست عبدالله بن اُبی توسعه یابد اما رسیدن محمد (ص) به این شهر و شیوع اسلام مانع این نفوذ شد. به علاوه اینکه یهودیان دوست نداشتند کسی که از نسل یهود نیست پیغمبرشان باشد. آنان به دروغ می گفتند آنچه که انجیل و تورات نوشته آن نیست که قرآن می گوید. در صورتی که قرآن گفت عرب بر ملت ابراهیم و ابراهیم جد اعلای اسرائیل است.

تغییر قبله

حادثه ای که چندی بعد رخ داد و به یکباره مسلمانان را از یهود جدا ساخت تغییر قبله بود. پیغمبر تا هفده ماه پس از ورود به مدینه هنگام نماز رو به مسجدالاقصی می ایستاد. یهودیان می گفتند محمد قبله نداشت تا ما به او یاد دادیم. رسول خدا از این سرزنش آزرده خاطر بود. چندی بعد در حالی که پیغمبر در حال نماز در مسجد بنی سلمه بود آیه ای بر وی نازل شد. پیغمبر در همان حال روی از بیت المقدس به طرف کعبه کرد. این مسجد در تاریخ اسلام به مسجد ذوالقبلتین معروف شده است. تغییر قبله از مسجدالاقصی به مکه بر یهود و منافقان گران افتاد. آنها بر مسلمانان خرده می گرفتند که چرا تاکنون در نماز به مسجدالاقصی رو می کردید و اکنون قبله شما تغییر یافت. که آیه ای در پاسخ این نکوهش نازل شد.

فصل سوم. آغاز درگیریها

درگیری با مکه

از روزی که پیغمبر (ص) پیمان دوم عقبه را با مردم مدینه بست، پیش بینی می شد که درگیری میان مسلمانان با قریش حتمی خواهد بود. یک سال از توقف او در یثرب نمی گذشت که این درگیری ها آغاز شد. هنگامی که پیغمبر در مکه به سر می برد و شمار مسلمانان اندک بود آنان خطر زوال سلطه اقتصادی خود را پیش چشم می دیدند، اکنون که شهر آماده و با استعداد کافی

پذیرای اسلام شده است، چگونه در امان خواهند بود. یثرب نیز می دانست که باید پیش دستی کند تا مکه در آن شهر طمع نبندد. لذا از نخستین سال هجرت گروه هایی روانه درگیری با کاروان های مکه شد. در آن درگیری ها چنان چه پیغمبر خود همراه دسته اعزامی می رفت آن لشگرکشی غزوه نامیده می شد و اگر خود در مدینه می ماند و مجاهدان را به سروقت دشمن می فرستاد آن را سریه می نامیدند. نخستین غزوه در ماه صفر بود که آن را غزوه آبواء و یا ودان نامیده اند. در این لشگرکشی درگیری پیش نیامد. پس از آن غزوه بواط در ربیع الاول بود که در آن هم درگیری رخ نداد. این غزوه ها از آن رو بی نتیجه می ماند که جاسوسانی در داخل مدینه از تصمیم پیغمبر آگاه می شدند و پیش از حرکت نیرو، خود را به کاروان می رساندند و آنان را از خطری که درپیش داشتند آگاه می کردند. کاروان هم یا مسیر خود را تغییر می داد و یا در رفتن شتاب می کرد.

جنگ بدر

به پیغمبر خبر دادند که ابوسفیان با کاروانی بزرگ و مال بسیار از شام به مکه برمی گردد. پیغمبر سپاهی فراهم آورد که یک چهارم آنان مهاجران و سه چهارم انصار بودند. این دسته برسرچاه بدر (بین مدینه و مکه) در کمین کاروان نشستند. ابوسفیان چون فهمید که مسلمانان در کمین کاروانش هستند از یک سو مردم مکه را آگاه کرد و از آنان کمک خواست و از سوی دیگر مسیر خود را تغییر داد و کاروان را به سلامت به مکه رساند. وقتی خبر تهدید به ابوجهل رسید خشمگین شد و سپاه بزرگی جمع کرد تا درسی به مردم یثرب بدهد. در زمان درگیری مسلمانان خود را به چاه های بدر رساندند و آن را تصرف کردند. سپاه مکه هم چون بی آب ماند مجبور شد از مخفیگاهش بیرون بیاید. جنگ تن به تن درگرفت و با آنکه مردم مکه سه برابر مردم یثرب بودند شکست خوردند. ابوجهل و عده ای دیگر کشته شدند و همین اندازه هم اسیر گردیدند. از مسلمانان تنها چهارده تن شهید شدند. نقش علی (ع) در پیروزی لشگر بسیار مهم و تاثیرگذار بوده است.

این نخستین پیروزی بزرگ مسلمانان بود و غنیمت جنگی زیادی به دست آمد. درواقع نیروی ایمان مسلمانان را پیروز کرد. این پیروزی و علت ایمان که باعث پیروزی شده بود در روحیه مردم یثرب و اطراف تاثیر فراوان گذاشت. پیروزی این جنگ چنان مشهور و ارزشمند بود که تا سالها بعد خاندان هایی برخود می بالیدند که پدرانشان در جنگ بدر حاضر بوده اند. مردم مکه و به خصوص قریشیان دانستند که کار پیغمبر (ص) به آن سادگی که می اندیشیدند نیست. ناچار به تدارک جنگی پرداختند تا شاید بتوانند او را از پا در آورند یا از یثرب برانند.

درگیری با یهود

چنانچه گفتیم هنوز چندماهی از توقف پیغمبر (ص) در یثرب نگذشته بود که یهودیان بهانه گیری و مخالفت کردند و کار به آنجا رسید که قرآن به آنها اعلام کرد: اساس دین اسلام دین ابراهیم است و ابراهیم نه یهودی بود و نه ترسا، بلکه مسلمانی حنیف بود و اسلام دین حنیفیت است. با تغییر قبله از بیت المقدس به مکه پیوند مسلمانان با یهودیان بریده شد و آنان از این جهت خشمگین و نگران شدند و آماده آزدن مسلمانان گردیدند.

نخستین درگیری با یهودیان، چند هفته پس از جنگ بدر و پیروزی بزرگ مسلمانان رخ داد. عده ای از یهودیان بیرون شهر مدینه در قلعه ای منزل داشتند و به کار زرگری و آهنگری می پرداختند. می گویند زنی به بازار آن یهودی ها رفت و کالای خود را در آنجا فروخت و بردکان زرگری نشست. یکی از یهودیان دامن او را به پشت وی گره زد و وقتی زن خواست بلند شود دامنش به سمتی رفت. زن فریاد برآورد و مسلمانان را به یاری خواست و ستیزه آغاز شد. مسلمانی به یاری زن، مرد

یهودی را کشت. بعد از آن پیغمبر به یهودیان گفت که اگر می خواهند اینجا بمانند باید تسلیم باشند. یهودیان هم به پیغمبر گفتند که فکر نکن ما هم مثل مردم مکه هستیم، آنان مرد جنگ نبودند و ما به تو نشان خواهیم داد چکاره هستیم. پیغمبر به ناچار آنان را محاصره کرد و محاصره آنان پانزده روز طول کشید؛ وقتی تسلیم شدند پیغمبر از کشتن آنان گذشت و آنان را به شام تبعید کرد.

جنگ احد

ابوسفیان نمی توانست شکست جنگ بدر را به آسانی تحمل کند زیرا ارزش ریاست او در دیده مردم مکه بسیار کاسته شده بود. همچنین بازرگانان مکه راه رساندن کالای تجارتی به سوریه یا دیگر جاها را از دست داده بودند. ابوسفیان با کوشش فراوان قبیله ها را با هم متحد کرد و لشگری فراهم آورد و به سوی مدینه رفت. خبر این لشگرکشی به پیغمبر رسید. پیغمبر روز جمعه در مسجد شورای جنگی تشکیل داد. بالاخره با رای اکثریت تصمیم گرفته شد برای بیرون مدینه جنگیدن آمده شدند. سپاهیان مکه به سوی شمال یثرب رفتند و در کنار کوهی به نام احد توقف کردند. در حمله نخست پیروزی با مسلمانان بود و دشمنان را عقب راندند. اما دسته تیراندازان به محض عقب نشینی دشمن و به طمع گردآوری غنیمت موضع خود را ترک کردند و این باعث شد دشمنان ناگهان حمله کنند و مسلمانان را شکست دهند. در این جنگ حمزه عموی پیامبر کشته شد و پیغمبر از ناحیه دندان و پیشانی زخمی شدند. بعدها مسلمانان فهمیدند که علت پیروزی جنگ بدر این بوده که برای خدا جنگیده اند و خدا آنان را یاری کرده در حالی که در جنگ بدر نافرمانی رسول را کرده اند و به دنبال غنیمت و مال دنیا رفتند شکست خوردند.

توطئه گران

هر چند نزول آیات قرآن درباره مقام شهیدان جنگ احد دل خانواده های داغدار را تسکین می بخشید، اما هنوز منافقانی در مدینه زندگی می کردند که انتظار پایان کار مسلمانان را می کشیدند. چون مسلمانان با چنین شکستی روپرو شدند این دسته فرصت یافتند تا فتنه انگیزی خود را آشکار سازند. قبیله هایی هم که پس از پیروزی بدر با مسلمانان هم پیمان شده بودند، دو دل ماندند. دشمنان اسلام که اطراف یثرب به سر می بردند به فکر افتادند از این شکست استفاده کنند.

سریه ابوسلمه

پیغمبر به ابوسلمه گفت که بنی اسد قصد حمله به مدینه را دارند. پیش از آنکه دست به کاری بزنند باید به آنها بتازی. سپس او را با یک صد و پنجاه نفر روانه ساخت و به پرهیزگاری وصیتش کرد. این دسته مامور بودند شبها راه بروند و روزها خود را مخفی نگاه دارند تا بدین ترتیب دشمن را غافلگیر کنند. این پیروزی موقعیت مسلمانان را در دیده منافقان و یهود تغییر داد.

حادثه رجیع و بثرمعونه

این دو حادثه که پس از جنگ احد رخ داد برای مسلمانان زیان بزرگی داشت و زبان منافقان را بر آنان دراز کرد. حادثه رجیع: داستان از این قرار است که گروهی نزد پیغمبر آمدند و گفتند از طایفه ما مردمی مسلمان شده اند. ما کسانی را می خواهیم که احکام دین را به ما بیاموزد. پیغمبر شش تن از مسلمانان را با ایشان فرستاد. مشرکان چهار تن از این شش تن را کشتند و دوتن را اسیر کردند و به مکه بردند. مردم مکه هم آن دو نفر را به قتل رساندند. حادثه بثرمعونه: از واقعه رجیع دلخراشتر بود.

گروهی نزد پیامبر رفتند و از وی خواستند تا کسانی از اصحاب خود را به نجد بفرستند چون امید دارند مردم نجد مسلمان شوند. پیغمبر چهل تن از گزیدگان مسلمانان را فرستاد. در راه به آنها نیز حمله شد و جز یک نفر بقیه کشته شدند. این حادثه سخت پیغمبر (ص) را متأثر کرد. این دو حادثه به فاصله کمی پس از شکست مسلمانان در اُحد روی داد.

کوچاندن یهودیان بنی نضیر

کشته شدن دو تن از بنی عامر به دست عمرو بن امیه باعث شد تا بنی عامر طبق پیمانی که با پیغمبر (ص) داشتند خون بهای این دو تن را طلب کنند و چون یهودیان بنی نضیر با بنی عامر هم پیمان بودند محمد (ص) خواست تا از آنان برای پرداخت خون بها کمک بگیرد. این فرصت مناسبی بود تا نیت بنی نضیر را در مقابل مسلمانان آشکار کند. پیغمبر نزد آنان رفت و خواسته اش را با آنها در میان گذاشت. آنها هم گفتند تو را یاری می کنیم. پیغمبر در کنار دیواری ایستاده بود و آنان کسی را فرستادند تا سنگی را از روی بام بر سر پیغمبر بیندازد. اما پیغمبر آگاه شد و به مدینه برگشت و تصمیم به اخراج این قبیله گرفت. محاصره یهود بنی نضیر شش شب طول کشید. سرانجام تسلیم شدند. دو تن از آنان مسلمان شدند و اموالی را که داشتند صاحب شدند اما بقیه مال های خود را رها کردند و پیغمبر آنان را به شام تبعید کرد. حکم حرام بودن شراب در همین ایام نازل شد.

جنگ با غطفان

در جمادی الاول پیغمبر، ابوذر غفاری را در مدینه گمارد و خود با سپاهی به سروقت دو طایفه رفت. این دو تیره از طایفه غطفان بودند که در نجد به سر می بردند. مسلمانان با دشمن روبرو گردیدند ولی بین آنها جنگی درنگرفت. اما چون از حيله دشمن بیم داشتند نماز خوف خواندند. درماه شعبان پیغمبر طبق وعده ای که درجنگ احد با ابوسفیان داشت برای جنگ به بدر آمد، ولی ابوسفیان که با مردم خود از مکه بیرون آمده بود در بین راه پشیمان شد و برگشت.

جنگ خندق

همان طور که گفتیم ابوسفیان گروهی را به بدر آورد اما در وسط راه پشیمان شد و برگشت. این بازگشت موقعیت فرماندهی او را در نظر بزرگان قریش ضعیف کرد لذا ناچار شد سپاهی بزرگ و منظم تشکیل دهد و به مدینه روانه شود. چون سپاه از قبیله های مختلف بود این جنگ را احزاب نامیده اند. مردم مدینه برخلاف جنگ احد این بار پذیرفتند که شهر حالت دفاعی به خود بگیرد. در این جنگ بود که به صلاح دید سلمان فارسی، برای حفاظت از شهر، خندقی کردند. مدینه از سه سو به وسیله نخلستان و ساختمان محفوظ بود و دشمن نمی توانست از این سه جانب به شهر حمله برد و با کندن خندقی در شمال، آن سمت نیز هجوم سواران دشمن محفوظ ماند. چون دشمن به آنجا رسید از چیزی که می دید چون تا آن روز چنین مانع جنگی ندیده بود. سواران نمی توانستند از خندق بپرند و اگر نزدیک هم می آمدند تیراندازان آنها را می زدند. تنها کسی که تصمیم گرفت از خندق عبور کند و مردی شجاع و نامدار بود به دست علی (ع) کشته شد. بالاخره باد و سرما هم کار سپاهیان مکه را دشوار کردند. ابوسفیان دستور بازگشت داد و مدینه پس از پانزده روز محاصره از خطر خلاص شد. این شکست برای مکه فاجعه بار بود و مسلم شد که بازگانان قریش بازار مدینه را همیشه از دست داده اند. ضمناً قدرت مدینه راه بازرگانی مکه به سوریه را به خطر انداخت و بازرگانان قریش دیگر نمی توانستند آسوده به کار خود مشغول شوند. موقعیت فرماندهی ابوسفیان هم درنزد قریش متزلزل شد. پس از نبرد احزاب، پیغمبر به سروقت یهود بنی قریظه رفت. این یهودیان تا وقتی که علیه

مسلمانان قیام نمی کردند در امان بودند اما در جنگ احزاب با دشمنان اسلام متحد شدند. پیغمبر آنان را محاصره کرد و پس از بیست و پنج شب تسلیم شدند.

فتح آشکار یا صلح حدیبیه

پیروزی های مسلمانان و غنیمت های جنگی که نصیب آنان شد قدرت اسلام را در دید ساکنان شبکه جزیره عربستان بالا برد، چنان که بسیاری از قبیله ها مسلمان و یا فرمانبردار اسلام شدند. تنها مانده بود مسلمان شدن قریشی ها تا هم به نفع خودشان باشد و سعادتمند شوند و هم به نفع مسلمانان. بالاخره در ذوالقعدة سال ششم هجری پیغمبر با هزار و پانصد تن از مردم مدینه برای عمره روانه مکه شد. قریش چون از قصد پیغمبر باخبر شد برای ممانعت وی آماده گردید. پیغمبر (ص) در جایی که حدیبیه نام دارد و آغاز سرزمین های حرم است رسید و به مردم مکه پیغام داد که ما برای زیارت آمده ایم نه برای جنگ. اما قریش نپذیرفت. نهایتان بین او و نماینده مردم مکه مصالحه نامه ای امضا شد که به موجب آن برای ده سال جنگی بین دو طرف نخواهد بود. در این سال مسلمانان نباید به مکه داخل شوند، اما در سال آینده همین موقع مردم شهر سه روز از مکه بیرون می روند و شهر را برای مسلمانان خواهند گذاشت تا زیارت کنند. یکی دیگر از مواد این بود که اگر کسی از مکه نزد محمد (ص) برود باید بازگردانده شود اما اگر کسی از مدینه به مکه رفت قریش الزامی ندارد او را باز گرداند. دیگر پیمان نامه این بود که هر قبیله آزاد است که در پیمان قریش باشد یا در پیمان محمد (ص). اندکی پس از امضای پیمان یکی از مردم مکه که مسلمان شده بود طبق پیمان حدیبیه به مردم مکه تسلیم شد اما او در بین راه از جنگ محافظان خود گریخت ولی به جای آن که به مدینه بیاید در نقطه ای که بر سر راه کاروان قریش به شام است موضع گرفت. اندک اندک عده ای از مسلمانان مکه به او پیوستند و برای کاروان قریش خطر جدی پدید آوردند.

جنگ خیبر

مسلمانان باید خیال خود را از آخرین دسته دشمنان آسوده می کردند. چون هم چندین بار توطئه و کارشکنی کرده بودند و هم بعضی از تاریخ نویسان گفته بودند که خیال حمله به مدینه را داشتند. سرانجام پیغمبر آنان را محاصره کرد و پس از چند روزی یکی پس از دیگری تسلیم شدند ولی پیغمبر به جای آن که مردم خیبر را تبعید کند با آنان پیمان بست که بر سر زراعت خود باشند و در سال نصف محصول را به مدینه بفرستند.

زیارت خانه خدا

پیغمبر به موجب پیمان حدیبیه روانه مکه شد. ورود پیغمبر و مسلمانان به مسجدالحرام و انجام اعمال عمره، شکوه مراسم و حرمتی که مسلمانان به پیغمبر خویش می نهادند در دیده قریش بزرگ جلوه کرد و بر آنان مسلم شد که دیگر قدرت رویارویی به پیغمبر را ندارند و دوره بزرگی شان به پایان رسیده است. بدین جهت دو تن از بزرگان آن تیره خود را به مدینه رساندند و سلمان شدند.

جنگ موته

پیغمبر شخصی را به ذات اطلاق که در حدود مرزی شام است فرستاد. فرستادگان با گروهی برخوردند و آنان را به اسلام دعوت کردند، لیکن نپذیرفتند و مسلمانان را تیرباران کردند و تنها یک تن از آنان که در میان کشتگان افتاد شبانه گریخت و

خود را به مدینه رسانید .بعدها پیغمبر لشگری را به موته که جزء امپراطوری روم بود فرستاد .جنگ در گرفت و هر سه فرماندهی که به ترتیب پیغمبر مشخص کرده بود شهید شدند.

فتح مکه

به موجب پیمان حدیبیه مقرر شده بود که هر قبیله می تواند با هریک از دو گروه قریش یا مسلمانان پیمان ببندد .یک قبیله به پیمان محمد (ص) و قبیله دیگر به پیمان قریش درآمد .سالها بعد بین آن دو قبیله درگیری ایجاد شد و قریش هم پیمانش را علیه قبله هم پیمان مسلمانان یاری کرد .بدین ترتیب پیمان حدیبیه بهم خورد زیرا قریش علیه هم پیمانان پیغمبر وارد جنگ شدند .ابوسفیان که فهمیده بود این گستاخی بی کیفر نخواهد ماند، خود را به مدینه رساند شاید پیمان را تجدید کند ولی نتیجه ای نگرفت. بالاخره پیغمبر روانه مکه شد و ترتیب حرکت را طوری داده بود که هیچ کس از سفر او مطلع نگردد .وقتینشلشگر پیغمبر نزدیک مکه رسید عباس عموی پیامبر توسط واسطه ای ابوسفیان را دید و نزد پیغمبر برد تا قریشیان هلاک نشوند . ابوسفیان مسلمان شد .بالاخره پیغمبر به مکه وارد شد و به مسجد درآمد و همچنان که سوار بود هفت بار طواف کرد و بر کعبه ایستاد و گفت: «لااله الاالله وحده لا شریک له»

مردم فقط به کعبه و حاجیان خدمت می کردند .پیغمبر هم دو هفته در مکه ماند و کارهای شهر را سر و سامان داد .از جمله اینکه کسانی را به اطراف مکه فرستاد که بت خانه ها را ویران کنند و بتهایی را که در خانه کعبه بودند هم درهم شکست .رفتاری که پیغمبر با مردم مکه کرد نهایت بزرگواری پیغمبر این دین را در دیده مخالفان آشکار ساخت .قریش که به مدت ۲۰ سال از هیچ آزاری نسبت به محمد و پیروان او دریغ نکرده بودند از کیفر می ترسیدند و چون از او شنیدند که گفت همه شما را آزاد کردم از همان روز اول به جای آن که با اسلام بجنگند مصمم شدند به نام اسلام با نامسلمانان جنگ کنند.

نبرد حنین

پس از تسلیم شدن مکه و مسلمان شدن بزرگان قریش از سرناچاری، دیگر نباید جنگی در می گرفت یا لااقل در نزدیکی ها نباید قبیله ای به پا می خواست .با این وصف دو قبیله با یکدیگر متحد شدند که بر سپاهپیغمبر حمله کنند .انگیزه شان مشخص نیست .در آغاز مسلمانان تردیدی نداشتند که پیروز میدان خواهند بود .اما با شروع شدن جنگ نزدیک بود شکست بخورند تا اینکه پیغمبر و عده ای از مهاجران و انصار پایداری کردند و سرانجام قبایل دشمن گریختند .چون زن و بچه آنان در پشت جبهه بودند همگی اسیر شدند اما پیغمبر دستور آزادی همه آنان را صادر کرد .پیغمبر غنائم را تقسیم کرد و حتی به بزرگان قریش سهمی داد تا شاید به اسلام بگرایند .در این جنگ غنیمتها به مهاجران داده شد و انصار محروم ماندند .لذا زمزمه ای میان انصار پدید گشت .وقتی پیغمبر مطلع شد آنان را جمع کرد و به آنها گفت شما نعمت های الهی همچون پیامبر خدا نصیبتان شده که هیچ گاه شما را ترک نخواهد کرد .پیغمبر برایشان دعاهای فراوان کرد و برایشان آمرزش طلبید .پس از این سخنان همه را گریه گرفت چندان که ریش های آنان از گریه تر شد وگفتند از اینکه رسول الله نصیب ما شده راضی هستیم.

جنگ تبوک

این جنگ در سال نهم هجری رخ داد .در این جنگ پیامبر برای نبرد با رومیان آماده شد چرا که به وی خبر رسیده بود که رومیان در بلقاء فراهم آمده اند .پیامبر، علی (ع) را جانشین خود در مدینه قرار دادند و درباره او فرمودند که تو برای من مانند

هارون برای موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هنگامی که نیروهای مسلمانان به تبوک رسید، معلوم شد که آمادگی رومیان درست نبوده است. این جنگ آخرین نبرد مسلمانان در زندگی پیامبر بود. پس از این جنگ از هر قبیله نمایندگان برای اظهار اطاعت نزد پیامبر آمدند. به همین علت این سال را سنة الوفود نامیده اند.

وحدت عربستان

در سال دهم معجزه تاریخ رخ داد و آن وحدت عربستان بود. مردم در نظام واحدی در آمدند و فرماندهی یک حکومت را پذیرفتند. در نبرد حنین اکثر قبیله ها یا مسلمان و یا متحد با پیغمبر شدند. حال دیگر نزاع بر سر حفظ چراگاه نبود بلکه در راه خدا و پیشرفت اسلام بود.

پیغمبران دروغی

در سالهای آخر زندگانی پیغمبر و خلافت ابوبکر به نام چند تن از پیامبران دروغی بر می خوریم. مانند مسیلمه از طایفه بنی حنیفه در یمامه، طلیحه در بنی اسد و أسود عَنسی در یمن. اینها سرانجام یکی پس از دیگری شکست خوردند. چرا این گروه از آغاز دعوت اسلام در مکه و یا هنگام حضور پیامبر در مدینه دعوی پیامبری نکردند؟ پاسخ این است که پیش از این وحدت عربی امکان پذیر نبود. وقتی وحدت دینی همه اعراب را یکی کرد ریاست طلبان گمان کردند به این وسیله در تازه ای برای مهتری گشوده شده است و می توانند با این ادعا پیغمبری کنند.

واپسین حج پیغمبر (ص)

پیغمبر در سال دهم عازم حج شد و در این حج احکام حج را به مردم تعلیم داد. اسلام امتیازاتی مانند کلیدداری، پرده داری، مهمانی کردن و آب دادن حاجیان، دادن جامه طواف، کوچ کردن از مزدلفه به جای عرفات که قریش برای خود قائل بود را از بین برد. علی(ع) را به جانشینی خود نصب کرد و به تعبیر روشن تر «غدير خم» پیامبر در این سفر در محلی به نام سرنوشت حکومت اسلامی پس از خود را به امر خدا معلوم کرد. تعداد حاضران نود یا یکصد هزار تن بود. همچنین بعد از بازگشت از حج سپاهی به تلافی شکست مؤته به فرماندهی اسامه بن زید آماده کرد ولی پیش از اعزام سپاه، پیامبر به دیدار پروردگار خود رفت.

مرگ پیغمبر(ص)

هنگامی که پیغمبر فوت کرد عده ای مرگ او را باور نکردند. عمر وقتی خبر مرگ پیغمبر را شنید، گفت: سخنی دروغ است. او نمرده و نزد خدا رفته است و به زودی باز خواهد گشت. هر کس بگوید پیغمبر مرده او را خواهم کشت! اما ابوبکر با خواندن آیه ۳۰ سوره زمر (همانا تو می میری و آنان هم می میرند) گفت که هر کس او را می پرستید بداند که او مرده است و دیگر باز نخواهد گشت اما خدای محمد زنده است و هیچگاه نخواهد مرد.